



ملاحظاتى درباره ی گزارش اولیا چلبى از ایران

پدیدآورده (ها) : عربخانى، رسول

علوم اجتماعى :: پژوهش های ایران شناسى :: پاییز و زمستان 1394 - شماره 9 (علمی-پژوهشى/ISC)

از 65 تا 84

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1194035>

دانلود شده توسط : کاربر عمومي دانشگاه دولتي اصفهان

تاریخ دانلود : 01/05/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ملاحظاتى درباره گزارش اوليا چلبى از ايران

رسول عربخانى^۱

استاديار گروه تاريخ دانشگاه پيام نور

(از ص ۶۵ تا ص ۸۴)

تاريخ دريافت مقاله: ۹۴/۲/۲۸؛ تاريخ پذيرش مقاله: ۹۴/۱۲/۲۰

چکيده

اوليا چلبى (۱۰۲۰ق/۱۶۱۱م-؟)، سياح ترک اهل عثمانى، در طول مسافرتى که بيش از چهل سال به طول انجاميده، سرزمين‌هاى قلمرو دولت عثمانى و ممالک مجاور را سياحت نموده و مشاهدات خود را در سياحتنامه بزرگى ثبت و ضبط کرده است. اوليا چلبى در طول عمر خود سه سفر به ايران عصر صفوى داشته: اولى در ۱۰۵۶ق/۱۶۴۶م به آذربايجان و قفقاز، سفر دوم در ۱۰۵۷ق/۱۶۴۷م، که بسيار کوتاه بوده، و سفر سوم در ۱۰۶۵ق/۱۶۵۵م، به آذربايجان و مناطق غربى و مرکزى ايران. تمامى اين سفرها به عنوان مأموريتى رسمى و با هدف انجام وظائف محولۀ حکومتى انجام يافته است. مناسبات ايران و عثمانى در اثنائى مسافرت‌هاى اوليا چلبى به ايران تحت تأثير معاهده ذهاب (۱۰۴۸ق/۱۶۳۹م) در حالتى دوستانه و نه خصمانه قرار داشت. در اين سال‌ها، هيأت‌هاى سياسى متعددى از سوى دولتين ايران و عثمانى به ممالک هم فرستاده مى‌شد تا مناقشات و سوء تفاهمات مرزى را حل و فصل نموده، مانع از گسترش اختلافات و اخلاف در مفاد عهدنامه مزبور گردند. اوليا چلبى به عنوان کارگزارى رسمى، در چند نوبت سفر به ايران، در کنار وظائف سفارتى خود، اقدام به يادداشت‌هاى از مشاهدات و شنيدۀهاى خود از مکان‌ها و اشخاصى کرده که در طى سفر با آنها روبرو شده است. مطالعه اين يادداشت‌ها مى‌تواند ما را در درک بهتر فضاي فرهنگى و سياسى حاکم بر دو جامعه ايران و عثمانى يارى کند. نظرات اوليا چلبى را مى‌توان الگويى براى فهم ديده‌گاه عثمانى‌ها از جامعه و سياست ايران اواخر صفوى، مصادف با عصر شاه صفى و شاه عباس دوم، تلقى کرد. گزارش‌هاى اين سياح در ايران، در کنار اطلاعات فراوانى که از اوضاع سياسى و ادارى صفوى ارائه مى‌کند، براى بازيايى و بازسازى جغرافياى تاريخى و فرهنگى ايران عصر مزبور بسيار سودمند خواهد بود. اين مقاله در نظر دارد نقشۀ حرکت اوليا چلبى در ايران را با توجه به ويژگى‌هاى مسيرها و شهرهاى طى‌شده بازسازى کند و سپس به تحليل ديده‌گاه‌هاى او در چارچوب مناسبات صفوى عثمانى بپردازد.

واژه‌هاى کلیدى: سفرنامه‌نويسى، جغرافياى فرهنگى، مناسبات سياسى، صفويه، امپراتورى عثمانى، سفرنامه اوليا چلبى.

مقدمه

اولیا چلبی (۱۰۲۰ق/۱۶۱۱م-؟)، سیاح ترک اهل عثمانی، در طول مسافرتی که بیش از چهل سال به طول انجامیده، سرزمین‌های قلمرو دولت عثمانی و ممالک مجاور را سیاحت نموده و مشاهدات خود را در سیاحتنامه بزرگی ثبت و ضبط کرده است (Diyamet Vakfi İslam Ansiklopedisi, XI, 1995: 529). بنا بر مندرجات سیاحتنامه، اولیا چلبی در ۱۰ محرم ۱۰۲۰ق. در محله اونی قاپی استانبول به دنیا آمده است. پدرش، درویش محمد ظلی، سمت جواهرباشی سرای عامره را بر عهده داشته است. چلبی سیاحتش را از بازدید از محله‌های مختلف استانبول شروع نموده و از مشاهداتش یادداشت‌برداری کرده است. اولین سفر بیرون از استانبول را در ۱۰۵۰ق/۱۶۴۰م. به بورساک کرده و پس از بازگشت از این سفر بی‌اذن پدر، سرانجام اجازه ادامه سفرهایش را پیدا کرده (Seyahatname, I: 393)، مسافرت‌هایش را با عزیمت به شهرهای آناتولی ادامه داده و با والی تازه منصوب‌شده طرابوزان، کتنجی عمر پاشا که راهی محل مأموریت خود بوده، همراه شده و از راه دریا به طرابوزان رفته است. در ایام اقامت در طرابوزان بود که به صف لشکر عثمانی، تحت فرماندهی سردار حسین پاشا که برای بازپس‌گیری قلعه آزاق عازم بوده پیوست. در بهار سال بعد در فتح آزاق مشارکت نمود و سپس از راه دریا کریمه را به مقصد استانبول ترک کرد. پس از چهار سال وقفه، دوباره در ۱۰۵۵ق/۱۶۴۵م راهی سیاحت شد. این بار همراه اردوی عثمانی به فرماندهی یوسف پاشا عازم فتح جزیره کرت گشت و پس از تصرف قلعه حانیه به استانبول بازگشت. یک سال بعد با تعیین محمد پاشا دفترزاده به بیگلربیگی ارزروم، به عنوان مؤذن و مصاحب، او را همراهی کرد و حتی در بعضی لشکرکشی‌های بیگلربیگی هم حاضر بود. کمی بعد با ایلچی صفوی که به تبریز باز می‌گشت همراه شد و در همین اثنا آذربایجان و گرجستان و شهرهای باکو، تفلیس، روان و شهرهای مجاور را سیاحت نمود (Seyahatname, II: 553-632).

چلبی پس از اینکه در سلک مصاحبان و نزدیکان صدراعظم ملک احمد پاشا درآمد، شجاعتش در نوشتن واقعیات بیشتر شد و جسارت آن را یافت که ظلم‌ها و سوء رفتارهای دولتمردان و حکام محلی در حق مردم را بنویسد. با شورش ینی‌چری‌ها و متعاقب آن عزل صدراعظم، به همراه او، که به بیگلربیگی اوزی تعیین شد، چلبی همچنان در معیت او ماند. بدین ترتیب، باز بهانه سفر برای او فراهم شد و توانست شهرهایی مانند سیلستره، روسجوق و باباداغ را سیاحت کند. دوباره با عزل ملک احمد

پاشا به استانبول بازگشت و این بار مدت اقامتش در استانبول طولانی شد. پس از اینکه مجدداً ملک احمد پاشا به بیگلربیگی وان تعیین شد، همراه او شد و فرصت یافت در شهرهای آناتولی، به‌ویژه مناطق شرقی، گردش نماید. علاوه بر آن، با مأموریت‌های مختلف یک چند عازم بغداد و ایران هم شد. وقتی ملک احمد پاشا مجدداً صاحب ولایت اوزی شد، او نیز به آنجا رفت. در کنار محمد گرای چهارم، خان کریمه، در لشکرکشی او علیه روس‌ها و قزاق‌ها شرکت کرد. در کنار والی جدید بوسنی، ملک احمد پاشا، سفرهایش را در دیار بوسنی ادامه داد و در لشکرکشی‌هایی که ترتیب می‌یافت حاضر بود. سپس به صوفیه رفت و با منصب رسیدگی به مالیات‌ها شهر به شهر روملی را سیاحت کرد. در ۱۶۶۳م از استانبول به همراه لشکر عازم جنگ با اتریش شد. پس از این حوادث، مسافرت‌هایش را به بوهیمیا، سوئد و هلند ادامه داد. متعاقب بازگشتش به بلغراد، در لشکرکشی‌های متعدد عثمانی شرکت داشت و از نزدیک شاهد ماجراهای جنگ‌ها بود و آنها را در سیاحتنامه‌اش یادداشت می‌نمود. او پس از مدتی از راه کریمه راهی قفقاز شد و در این اثنا از مناطق اطراف ولگا نیز دیدن کرد و پس از شرکت در برخی لشکرکشی‌های عادل‌گرای به استانبول بازگشت (Seyahatname, VII: 5-538).

اولیا چلبی مدتی را در استانبول ماند، آنگاه در ۱۰۷۲ق / ۱۶۷۱م راهی سفر حج شد. این اولین بار بود که با جمع کوچکی از اطرافیانش، و نه با کاروان، به سفر می‌رفت. چلبی مسیرش را طوری تعیین می‌کرد که از شهرهای مختلف دیدار کند (Seyahatname, IX: 139-211). پس از ادای فریضه حج به مصر رفت و توانست در اثنای همین سفر تمام منطقه، از جمله ایالت‌های سودان و حبشه، را به مدت ده سال سیاحت نماید. تمامی جلد دهم سیاحتنامه، که احتمالاً آنها را در مصر به قلم آورده، به این ممالک اختصاص دارد.

اولیا چلبی ازدواج نکرد. بر اساس اطلاعات موجود در اسب‌سواری مهارت داشته و انسانی چابک و پرجنب‌وجوش، خوش‌صحت و اهل مدارا بوده است. برای تأمین هزینه مسافرت‌هایش، وظایفی چون رد و بدل نامه‌های دولت و مأموریت جمع‌آوری مالیات‌ها را بر عهده می‌گرفته است. برخی مواقع از فرصت استفاده کرده، همراه کاروانها می‌شده و سفرش را در امنیت سپری می‌کرده است. ثروت خانوادگی‌اش مهمترین منبع تأمین هزینه‌های سفرهای طولانی‌اش بوده، چنانکه در مسافرت‌هایش، نوکر و خدمه یا دوستانش او را همراهی می‌کرده‌اند. ملک احمد پاشا نقش مهمی در تحقق سفرهای

چلبی داشته؛ چه هنگامی که مقام صدراعظمی داشته و چه در ایامی که بیگلربیگی اوزی، بوسنی، روملی، وان، دیار بکر، اولیا چلبی همراه او بوده و در سایه این نزدیکی بسیاری از شهرها و مناطق را سیاحت نموده است. از این روست که از خود با عنوان «ملک احمد پاشالی»، یعنی منتسب به ملک احمد پاشا یاد می‌کند. اولیا چلبی ادیب، شاعر، نقاش، خطاط و موسیقی‌شناس نیز بوده، کما اینکه خوشنویسی‌هایش در سبک قراحصاری زینت‌بخش حرم همایون شده است. او را فردی به لحاظ روحی ظریف و عارف مسلک دانسته‌اند و خودش نیز در جایی خود را «اولیای بی‌ریا» می‌نامد (*Diyanet Vakfi İslam Ansiklopedisi*, XI, 1995: 531).

سیاحتنامه ده‌جلدی اولیا چلبی، که محتوی سفرها و مشاهدات اولیا چلبی از حوادث ایام است، در تاریخ فرهنگ عثمانی و مناطق همجوار ارزش بسیار دارد. برخی از محققان بر این باورند که *سیاحتنامه* مزبور مفصل‌ترین سفرنامه تاریخ اسلام و حتی تاریخ جهان است که در آن می‌توان راجع به موضوعات مختلف شامل بناها، زبان‌ها، آداب و رسوم، محصولات کشاورزی، فرهنگ غذایی مناطق و ملل مختلف بخش عمده جهان در قرن هفدهم اطلاعات فراوانی به دست آورد (Çelik Şavk, 2011:55). جلد اول *سیاحتنامه* به استانبول اختصاص دارد. جلد دوم راجع به سفرهای اولیا چلبی به شهرهای آناتولی است. علاوه بر آن، مشاهدات او از گرجستان، لشکرکشی کرت، فتح قلعه حانیه، آماسیه، ارزروم و ارزنجان هم در این جلد آمده است. جلد سوم شامل ازنیق، اسکی‌شهر، قونیه، اسکندرون، انطاکیه، حمص و شام، فلسطین و پس از آن قیصریه، سیواس و شهرهای مجاور و شهرهای روملی، مانند نیکبولی، بورقاز، روسچوق، صوفیه و ادرنه، است. در جلد چهارم، اطلاعات و اخبار مربوط به دیار بکر، ماردین، بدلیس، وان و شهرهای ایران، چون ارومیه، تبریز، همدان و کرمانشاه، انعکاس یافته است. در جلد پنجم شهرها و مناطق واقع در مسیرش از ایران به بغداد توصیف شده است. در ادامه مطالب همین جلد، سفرش به اوزی، وارنا، لشکرکشی لهستان، اوکراین و همراهی‌اش با سلطان محمد چهارم در سفر به آناتولی، حوادث مربوط به حسن پاشا اباضه، رهبر جلالی، گلیبولی و بوسنی و اسکوب به تصویر درآمده است. جلد ششم بیشتر به توصیف شهرهای صربستان، مجارستان و رومانی اختصاص دارد. جلد هفتم مشاهدات مربوط به بلغراد، گزارش سفارت وین، وین و قلعه آن، مجارستان و بودین و ولایات افلاک و بوغدان، کریمه، زبان و فرهنگ داغستان و قفقاز را در بر دارد. جلد هشتم راجع به شهرهای روملی، از جمله ادرنه و سلانیک و آرناتولوق (آلبانی) و موره و مناستر، و

شهرهای مسیر ادرنه تا استانبول است. جلد نهم شهرهای واقع در مسیر طولانی استانبول به مکه و مدینه، شامل مناطق آناتولی غربی و جنوبی تا سوریه، را توصیف کرده است. جلد دهم نیز سراسر به مصر و مناطق مجاور آن، شامل سواحل نیل، سودان و حبشه، اختصاص یافته است.

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت گزارش سیاحت‌های اولیا چلبی به ایران و چگونگی و ابعاد مواجهه او با ایران و ایرانی است. متن کامل *سیاحتنامه* تاکنون به فارسی ترجمه و منتشر نشده است و تنها خلاصه‌ای از سفر اول او به ایران سال‌ها پیش به صورت جزوه در تبریز منتشر شده است که آن هم گزارشی دقیق نیست (نخجوانی، ۱۳۳۸). مقالات و پژوهش‌هایی نیز که به بررسی *سیاحتنامه* پرداخته باشند بسیار ناچیزند و تنها دربردارنده اطلاعات عمومی راجع به *سیاحتنامه* می‌باشند. از این رو، مطالعه و بررسی دقیق *سیاحتنامه* در خصوص ایران، به سبب اخبار فراوان آن درباره‌ی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بسیار سودمند خواهد بود.

۱. گزارش سیاحت‌های ایران: اهداف و انگیزه‌ها

اولیا چلبی در طول عمر خود سه بار به ایران (یا به گفته او دیار عجم) سفر کرد. ^(۱) اولی در ۱۰۵۶ق/۱۶۴۶م، ^(۲) سفر دوم در ۱۰۵۷ق/۱۶۴۷م، که بسیار کوتاه و بلافاصله پس از بازگشت از سفر اول صورت گرفت، و سفر سوم در ۱۰۶۵ق/۱۶۵۵م. هر سه سفر به عنوان مأموریتی رسمی و با هدف انجام وظایف محوله دولتی انجام پذیرفته است. در سفر اول، اولیا چلبی از سوی محمد پاشا دفترزاده، والی ارزروم، و به دنبال پاره‌ای مناقشات مرزی، مأمور می‌شود نامه محمد پاشا را به حاکم تبریز، کلبعلی خان، برساند. او در این اثنا، از سرزمین‌های تحت حاکمیت صفویان در آذربایجان، شیروان، داغستان و گرجستان سیاحت می‌کند (Seyahatname, II: 553-634). سفر دوم به دنبال درخواست حاکم وان از سوی محمد پاشا دفترزاده، بیگلربیگی ارزروم، مبنی بر ارسال مأموری برای پیگیری شکایت کاروان‌های تجاری ایرانی، که مورد دستبرد عشایر مرزی عثمانی قرار گرفته بودند انجام گرفته و اولیا چلبی در سفری کوتاه از مسیر قارص به ایروان رفته و پس از حل و فصل موضوع به ارزروم بازگشته است (Seyahatname, II: 634-641). در سفر سوم نیز از سوی ملک احمد پاشا، بیگلربیگی وان، عازم مأموریت رسمی به تبریز شده است. علت این مأموریت نیز، چنانکه خود ذکر می‌کند، رساندن نامه‌های ملک

احمد پاشا به شاه عباس و والیان صفوی سرزمین‌های مجاور مرز با هدف پایان دادن به مناقشات مرزی بوده است. اولیا چلبی نیز مأمور می‌شود نامه‌های حاکم ارومیه، گنجعلی خان و حاکم تبریز، قایتمز خان، را به آنها برساند (Seyahatname, IV: 623-712). در سایه این مأموریت بود که اولیا چلبی موفق شد، پس از دیدار از ارومیه و تبریز، سفر خود را در جهت جنوب شرقی ادامه داده، از شهرهای سلطانیه، نهاوند، همدان، قزوین، قم، ری، دماوند، درگزین و درتنگ عبور کند و به بغداد برسد.

اولیا چلبی پیش از شرح اولین سفر خود به مناطق تحت حاکمیت صفوی، به اسباب و دلایل عزیمتش اشاره کرده است. بیک قلعه شوشیک، از توابع ارزروم در مجاورت مرزهای ایران، در اقدامی مغایر با معاهده صلح موسوم به قصر شیرین، که تنها هفت سال از عمر آن می‌گذشت، برخی نواحی تابع ایروان در قلمرو صفوی را عرضه تاخت و تاز و غارت خود ساخته بود. در پی این حوادث، خان ایروان از سوی گنجعلی خان، حاکم تبریز، با ارسال نامه و ایلچی به حضور والی ارزروم شکایت خود را از این اتفاقات اعلام نموده بود. در پی این شکایات، جلسه‌ای در ارزروم تشکیل شد و در نهایت تصمیم به لشکرکشی و تأدیب حاکم یاغی گرفته شد. اولیا چلبی تعداد این لشکریان را که در صحرای ارزروم آماده حرکت بودند هفتاد و شش هزار نفر عنوان می‌کند و توضیح می‌دهد که ایلچیان قزلباش با دیدن این لشکر عظیم از شکایتشان در خصوص حاکم شوشیک پشیمان شدند و دچار هراس و تردید گشتند که مبادا لشکر عثمانی به فکر محاصره و تصرف ایروان بیفتند (Seyahatname, II: 553-554). لشکر عثمانی، پس از سرکوب و دستگیری موسی بیک، حاکم شوشیک، و در اثنای بازگشت به ارزروم در محلی به نام بایزید در حوالی ارس با هیئت ایلچیان صفوی، شامل قاسم خان، فرستاده حاکم ایروان، و تقی خان، مأمور حاکم تبریز، مواجه می‌شود. اولیا چلبی که قرار بود نامه‌های والی ارزروم را به صفویان برساند، فرصت را غنیمت دانسته، جهت انجام مأموریت خود به همراه ایلچیان تبریز، که در حال بازگشت به ایران از مسیر نخجوان و ایروان بودند، عازم تبریز می‌شود. او می‌گوید که چون منصب کاتب گمرک را برعهده داشته، مقرر شده نامه‌هایی را با مضمون بهبود بخشیدن به امر تجارت و تشویق تجار ایرانی به تجارت و در نتیجه رونق گمرک عثمانی به حاکمان صفوی ایالت‌های مرزی ایران برساند (Seyahatname, II: 561). به نظر می‌رسد کاهش آمد و شد تجار ایرانی با حوادث مناطق مرزی و افزایش ناامنی، از جمله غائله حاکم شوشیک، بی‌ارتباط نبوده

باشد. چلبی هدایایی را که همراه خود از سوی والی ارزروم برای حاکم تبریز می‌برده و در همان آغاز حرکت تحویل سیف‌علی خان، ایلچی حاکم تبریز، داده است به شرح زیر برمی‌شمرد: یک رأس اسب جواهرنشان، یک اسب کهیلان دیگر، چند هدیه دست‌ساز سلطانی، یک تسبیح مروارید و یک جفت محفظه تیر (ترکش). پیش از سفر نیز محمد پاشا نامه‌ها را در اختیار چلبی قرار داده و به او یادآوری کرده که از خان تبریز تقاضا کند که «کاروانهای تجاری را به سوی ما و گمرک ما روانه سازد». چلبی، علاوه بر این مطالب، خرجی راه، لوازم سفر و افرادی را که برای همراهی با او در اختیارش قرار داده بودند نام می‌برد: جامه و لباس، خرجی راه، یازده نفر خدمتکار و پنج الی ده نفر از هر اجاق که مجموعاً ۴۵ نفر می‌شده‌اند (Seyahatname, II: 561).

تنها پس از ده روز از بازگشت به ارزروم، چلبی دوباره به درخواست حاکم وان، که از حاکم ارزروم خواسته بود مأموری را جهت بازگرداندن کاروان‌های تجاری ایران، که مورد تعرض حکام مرزی عثمانی در ناحیه قارص قرار گرفته بودند، بفرستند، عازم دیار عجم می‌شود. چلبی از قارص برای پیگیری امور راهی ایروان می‌گردد. رؤسای عشایر قارص و کاغذمان را، که متهم به آزار کاروانها و باج‌گیری بودند، جهت بررسی موضوع به نزد خان ایروان، تقی‌علی خان مزبور، می‌برد و در نهایت به گفته چلبی در جلسه‌ای که برگزار شد و پس از استماع گفته‌های آن رؤسا، کذب بودن ادعای کاروان‌ها برملا شد و ایشان تبرئه شدند. چلبی پس از حل و فصل موضوع، با نامه خان ایروان به بیگلربیگی محمد پاشا دفتردارزاده به ارزروم بازگشت (Seyahatname, II: 634-641).

در سفر سوم حاکم وان، ملک احمد پاشا، چلبی را برای پیگیری برخی امور مأمور عزیمت به ایران می‌کند. ماجرا از این قرار بوده که به دنبال تجاوزات عشایر پنیانیشی به حوالی ارومیه و اقدام به قتل و غارت در نواحی مرزی تحت حاکمیت ایران و پس از بی‌نتیجه ماندن اعتراضات رسمی ایران، شاه عباس دوم دستور تأدیب آنها را به حاکم ارومیه، گنجعلی خان، می‌دهد و گنجعلی خان، پس از دفع اعتراضات آنها، هزاران رأس از احشام آنها را غصب می‌کند و با خود به ارومیه می‌آورد. از سوی دیگر، برادر مرتضی پاشا، بیگلربیگی بغداد، را نیز که از سوی گرجستان تجاوزاتی به مناطق ایرانی کرده بود، دستگیر و محبوس می‌گرداند. این بود که از سوی وزیر اعظم عثمانی، مراد پاشا، دستوراتی مبنی بر حل دیپلماتیک مسائل به والیان و حکام مرزی عثمانی صادر می‌شود (Küpelı, 2011: 70-71). در همین راستا، ملک احمد پاشا به رئیس دیوان خود

دستور می‌دهد تا نامه‌ای مبنی بر آزاد کردن برادر مرتضی پاشا از حبس بنویسد تا اولیا چلبی آن را به گنجعلی خان برساند. همچنین بیکِ عشایر پنیانیشی را نیز که از غضب احشام خود شکایت داشتند همراه او می‌کند تا در ارومیه پیگیر عرایض خود باشد. در واقع چلبی مأمور بود از یک سو تلاش کند برادر مرتضی پاشا را از حبس برهاند و از سوی دیگر چهل هزار احشام^(۳) پنیانیشی‌ها را بازگرداند. او می‌بایست پس از ارومیه به تبریز نزد خان تبریز، که به قول پاشا از وزارای باهوش و باتجربه ایران است، برود و هدایا و مکتوب او را به وی تحویل دهد. ملک احمد پاشا همزمان ساری علی آقا، دیگر نماینده خود، را نیز همراه نامه‌هایی مأمور عزیمت به دربار شاه عباس دوم در اصفهان کرد (Seyahatname, IV: 621-623).

۲. شرح مسیر سیاحت‌ها

اولیا چلبی به تفصیل تمام مسیر هیئت اعزامی به همراه ایلچیان ایرانی تا به تبریز را نقل کرده است، اما در برخی موارد در ثبت مسیرها و جهات جغرافیایی دچار اشتباهاتی نیز شده است (Küpelı, 2011:73). اولین منزلگاهی که هیئت مزبور در قلمرو صفویه بدانجا رسیدند قلعه‌ای به نام قرشی بوده که دو روز در آنجا توقف کرده و سپس راهی اوچ کلیسا (اوچمیادزین) در چند کیلومتری ایروان شده‌اند. پس از آنجا، در جهت شرق ادامه مسیر داده، پس از عبور از روستاها و قصبه‌ها به طرف نخجوان رفته‌اند. در این منطقه در کنار نهری به نام «زنگی» (از شاخه‌های فرعی ارس) چادر زده، در حال استراحت بودند که اهالی آنجا به گفته اولیا چلبی با گفتن اینکه «عثمانی آمده»، شادی کرده و برای ایشان «آب و غذا و هدایای بی‌حساب» آورده‌اند. از آنجا به قصبه «سدره‌کی»، از توابع نخجوان، وارد شده‌اند. این قصبه موقوفه آستان امام رضا (ع) بوده، هزار خانه مجلل، باغ‌های بی‌شمار و هوایی خوش داشته و پیداست که تمامی جمعیتش شیعه بوده‌اند. اولیا چلبی مقصد بعدی را «شهر بزرگ قراباغ» نام می‌برد که پس از طی شانزده ساعت و گذر از قصبات معمور به آنجا رسیده است (Seyahatname, II: 562-565). او در عظمت این شهر خاطرنشان می‌کند که خدمتکاران همراهش بیش از چهل مناره در این شهر شمرده‌اند. خان و حمام و بازارهای متعدد داشته و از غذاها و میوه‌های متنوع و «آشپزهای تمیز و ماهری که همه مسلمانند» برخوردار بوده است. چلبی در ادامه توصیفاتش، متذکر می‌شود که اصولاً در دیار عجم کسانی که به امر غذا مشغول‌اند، اعم از فروشنده و آشپز، همه مسلمانند و در میان این صنف رومی و ارمنی

نمى توان يافت. از اقليت‌هاى ساکن در آن مناطق، يهودى‌ها و شيعيان را نام مى‌برد که تعدادشان فراوان است (Seyahatname, II: 566). کاروان عثمانى از قراباغ راهى نخجوان مى‌گردد. چلبى در وصف نخجوان اين شهر را «آبروى شهرهاى ايران» مى‌خواند. در اين شهر، مناصب ادارى و سياسى مهمى حضور داشتند، از اعتمادالدوله کلانتر و منشى‌اش، داروغه و بزرگان اصناف گرفته تا شيخ‌الاسلام و قاضى. چلبى پس از نخجوان در مسير تبريز به ترتيب وارد شهرهاى قراباغ و مرند مى‌گردد. آنگاه به تبريز رسیده، مورد استقبال کلبعلی خان، حاکم صفوى شهر، قرار مى‌گيرد. درباره تبريز چنين مى‌نويسد: «تختگاه آذربايجان و خان‌نشين است. يازده هزار سرباز دارد ...» صاحب‌منصبان متعدد شهر را مى‌شمارد و نتيجه مى‌گيرد که با اين همه صاحب‌منصب و عمال دولتى آرامش و امنيت در شهر تأمین است و کسى جرأت دستبرد به يک دانه خردل را نيز ندارد (Seyahatname, II: 574). تعداد بناهاى شهر را چنين مى‌شمرد: ۳۲۰ مسجد، ۴۷ مدرسه، ۲۰ دارالقراء، ۷ دارالحديث، ۶۰۰ مکتب کودکان، ۱۶۰ تکیه [خانقاه] دراویش، ۱۰۴۰ سبیل‌خانه [مهمان‌خانه]، ۱۰۶۰ محله (که به آنها دروازه اطلاق مى‌شود)، ۱۰۷۰ اسراى اعيانى، ۲۰۰ کاروانسرا، ۷۰ خان تجار، ۷۰۰۰ دکان، ۲۱ حمام، ... (Seyahatname, II: 574, 579).

چلبى، پس از يک ماه توقف در تبريز و گشت و گذار در شهر و اطراف آن، سفرش را در جهت مراغه ادامه مى‌دهد. مهمترين شهر بعدى، که بعد از مراغه بدانجا رهسپار شده، اردبيل بوده است. از اردبيل دوباره به تبريز بازگشته و آنگاه با هدايای بي‌شمارى، که خان تبريز به والى ارزروم و خود وی اعطا کرده بود، از راه شمال و با گذر از شهرهاى بين راه، مانند صوفيان و خوى، راهى ايروان شده است (Seyahatname, II: 588,595). گنجه، شکی، شماخى و باکو، از ديگر شهرهاى تحت حاکميت ايران، مقصد بعدى چلبى و همراهانش پس از ايروان بوده است (محرم ۱۰۵۷ق/ ۱۶۴۷م؛ Seyahatname, II: 603-613). چلبى در ادامه مسير از باکو به سوى گرجستان حرکت کرده و از شبوران و گذرگاه دربند (دمورقاپی) و داغستان عبور کرده، به کاخت و سپس تفليس رسیده است. از آنجا نيز به ارزروم برگشته، و به اين ترتيب سفر اول او به ديار عجم پايان مى‌يابد.

در سفر سوم که در سوم ذى‌القعدة ۱۰۶۵ق/ ۱۶۵۵م آغاز شده و نزديک به هشت ماه به طول انجاميده (Seyahatname, IV: 754)، چلبى به همراه هيئتى پانصدنفره وان را به مقصد ايران ترک نموده است. کاروان او با عبور از قلاع و قصبه‌هاى مرزى، از جمله

پنیانیش و قطور و بردوک، وارد شهر ارومیه می‌شود و از سوی خان با تشریفات و احترام فراوان مورد استقبال و مهمان‌نوازی قرار می‌گیرد. پس از یک اقامت در ارومیه و گشت و گذار در قصبات و شهرهای اطراف، در دوم ذی‌الحجه ۱۰۶۵ ارومیه را به مقصد تبریز ترک می‌کند. پس از تبریز، شهرهای اردبیل، نهاوند، کنگاور، همدان، درگزین، دینور، قصرشیرین را طی کرده، به قزوین می‌رسد. قم و کاشان دیگر شهرهایی هستند که چلبی در مسیر قزوین به اصفهان از آنها عبور کرده و شرح مشاهدات خود را از این شهرها به تفصیل در *سیاحتنامه* آورده است. خود می‌گوید که پس از کاشان در جهت شرق ادامه مسیر داده و به ساوه و سپس ری و از آنجا به دماوند رسیده است (*Seyahatname*, IV: 623-712). می‌دانیم که ری و ساوه در شمال و شمال غرب کاشان واقع است و اصفهان، که مقصد نهایی او بوده، در جنوب شرقی کاشان واقع است در حرکت خود از همدان به قزوین نیز شرح چلبی از مسیرها جای ابهام دارد. او به جای ادامه مسیر از شرق همدان به سوی قزوین راه غرب و قصر شیرین را انتخاب می‌کند، آنگاه یک باره می‌نویسد به قزوین رسیده است (*Seyahatname*, IV: 686-691). این احتمال وجود دارد که اولیا چلبی سال‌ها بعد، که خواسته سیاحتنامه‌اش را تدوین نماید، ترتیب مسیر رفت و برگشت را رعایت نکرده و در میانه گزارش مسیر رفت، ناگهان عامدانه یا غیرعامدانه ادامه مطالب را به مسیر برگشت اختصاص داده است. با این فرض، سفر رفت به اصفهان تا کاشان روایت شده، آنگاه مسیر برگشت دوباره از کاشان ادامه یافته است، چرا که بعد از آن هیچ سخنی از اصفهان به میان نمی‌آید و چلبی از دماوند به یکباره وارد کرمانشاه می‌شود و به سوی بغداد پیش می‌رود.

۳. تحلیل و ارزیابی

در بررسی و تحلیل *سیاحتنامه* اولیا چلبی، پیش از هر چیز باید فضای سیاسی عقیدتی حاکم بر مناسبات صفوی عثمانی را در نظر آورد. به تعبیر دیگر، اظهارات مربوط به ایران او را باید در چارچوب مناقشات صفوی-عثمانی و شیعه-سنی مورد مطالعه قرار داد. به طور کلی، تاریخ‌نگاری صفوی و عثمانی در دوره مورد بحث بازتابی از رقابت‌ها و کشمکش‌های ایدئولوژیک و سیاسی دولتین است. این سخن بدین معناست که گرایش‌های خصمانه عثمانی-صفوی در منابع را، بیش از اینکه به ویژگی‌های شخصیتی مورخان و نویسندگان مربوط بدانیم، باید در فضای سیاسی ایدئولوژیک حاکم بر روابط دولتین جستجو نماییم. اگرچه با انعقاد صلح ذهاب یا قصر شیرین در ۱۰۴۹ق/۱۶۳۹م،

یعنی تنها ده سال پیش از اولین سفر چلبی به ایران، تا حدی از شدت منازعات سیاسی و عقیدتی حداقل در سطح سیاسی دولت‌ها کاسته شده بود. با این حال، فضای ایدئولوژیک و تعصبات مذهبی همچنان در متون تاریخی دو طرف بر جای خود باقی بود. استفاده از الفاظ توهین‌آمیز و تحقیرآمیز مذهبی، لعن‌ها و تکفیرها از سوی مورخان و نویسندگان دو طرف به امری عادی در ادبیات مکتوب صفوی و عثمانی در قرن شانزدهم و با شدتی کمتر در قرن هفدهم میلادی تبدیل شده بود. از نمونه‌های گزارش‌هایی که در دوره‌ی اوج کشمکش‌های نظامی ایران و عثمانی نوشته شده می‌توان به تاریخ عثمان پاشا، سردار نظامی عثمانی، اشاره کرد که کتابش شرح خاطرات لشکرکشی‌هایش به سرزمین‌های صفوی است. تاریخ عثمان پاشا پر از دشنام‌ها و اتهامات دینی و عقیدتی به صفویه و قزلباشان است. در این رساله‌ها، لشکر عثمانی با عنوان «عسکر اسلام»، سلطان عثمانی «پادشاه غازی» و در مقابل لشکر صفویه با عناوین «لشکر ملاحده»، «طوایف مردود المذاهب»، «گروه شیاطین»، و سلطان محمد خدابنده با عنوان «شاه گمراه» و با لقب «بدکار» و شاه اسماعیل با لقب «اسماعیل بدآیین» معرفی شده‌اند (Osman Paşa, 2001: 15, 18, 21, ...). در تاریخ سلانیک‌ی نیز به کرات با عناوینی چون «حکومت قزلباش کفرفاش»، «قزلباش بدمعاش» «ملاعین فجّار» برای حکومت و حکام و سربازان صفوی روبرو هستیم (Tarih-i Selaniki, 1999: 208, 216, 218). در دوره‌های متأخرتر صفوی، از شدت و حدت ادبیات ایدئولوژیک متون تاریخی کاسته می‌شود. بنابراین، سیاحتنامه‌ی اولیا چلبی نیز که در زمان فروکش کردن تنش‌های نظامی سیاسی عمده با ایران به نگارش درآمده، به نظر می‌رسد در استفاده از الفاظ و عبارات خصمانه و توهین‌آمیز دچار افراط نشده باشد. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که سیاحتنامه‌ها و دفترهای خاطرات، دور از قیدها و محدودیت‌های گزارش‌های رسمی، مجال مناسبتری را برای بیان دیدگاه‌های نویسنده پدید می‌آورده و نویسنده راحت‌تر می‌توانسته احساسات و دیدگاه‌های خود را با خوانندگان در میان بگذارد.

در هر صورت سیاحتنامه‌ی اولیا چلبی را باید در چارچوب گفتمان صفوی-عثمانی مورد مطالعه و بررسی قرار داد. اولیا چلبی، پیش از اینکه یک سیاح باشد، یک سنی حنفی وفادار به سنت‌های جامعه‌ی عثمانی و در عین حال مأمور عالی‌رتبه‌ی نظام سیاسی آن دولت است. بدیهی است که ارزیابی‌ها و داوری‌هایش از دولت و سیاست ایران صفوی

به طرفداری از دولت و جامعه متبوع خودش باشد، اگرچه شیوه نگارش او به دور از تندی وقایع‌نگاری‌های رسمی چند دهه گذشته بوده است. با تحلیل محتوای عباراتی که در وصف مشاهدات و روایات خود در مواجهه با ایران و ایرانی بیان می‌کند، به راحتی می‌توانیم نسبت به شخصیت فکری، تمایلات مذهبی، دل‌بستگی‌های وطنی و وابستگی او به دولت و در یک کلام هویت سیاسی و اعتقادی وی آگاهی پیدا کنیم. او در جای جای *سیاحتنامه* و به بهانه‌های مختلف کوشش دارد برای خوانندگان، خود را یک مسلمان واقعی و مؤمن به آیین رسمی عثمانی، یعنی مذهب حنفی، معرفی کند. در همان مقدمه کتاب، انگیزه خود برای سیاحت را به رؤیایی صادقانه مرتبط می‌کند که در آن پیامبر اسلام (ص) سیاحت آفاق را به او الهام کرده است (Seyahatname, I: 15). در این رؤیاء، چلبی همراه انبیا و اولیای الهی، خلفای راشدین، صحابه پیامبر، مانند سعد بن ابی وقاص، بلال حبشی، و دوازده امام شیعه در حضور پیامبر نماز خوانده و دست مبارک ایشان را بوسیده است و علاوه بر آن، بر دستان ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نیز بوسه زده است (Seyahatname, I: 13). در جلد دوم *سیاحتنامه*، هنگامی که به گفته او حاکم تبریز او را به خوردن شراب دعوت می‌کند، از قبول این دعوت خودداری کرده، به صراحت خود را بنده پاکیزه‌اعتقاد خدا و پیرو ابوحنیفه نعمان بن ثابت معرفی می‌کند. در این بخش از مطالب، چلبی اصرار دارد که صفویان، از جمله شاه صفوی و حکام منتسب به این خاندان، را افرادی شراب‌خوار و بی‌قید نسبت به احکام و اعتقادات اسلامی نشان دهد و در عین حال، عثمانی‌ها، پادشاه عثمانی و منتسبان به این خاندان را پیروان راستین قرآن و پیامبر بنمایاند (Seyahatname, II: 582). اظهار دینداری راستین و خودستایی چلبی در سطر سطر داستان فوق آشکار است و گویی برای همین منظور داستانی را سر هم کرده است. از فحوای مطالب به خوبی روشن است که چلبی با تصویر کردن اغراق‌آمیز گمراهی و فساد حاکمان صفوی، سعی دارد از این فرصت برای بطلان ادعای مذهبی صفویان و حقانیت مذهب حنفی، که حکومت عثمانی بدان منتسب بوده، استفاده نماید. در این داستان، حاکم تبریز علت روی آوردنش به شراب را دستور شاه عنوان می‌کند و از چلبی نیز می‌خواهد، بی آنکه از خبردار شدن پادشاه عثمانی و حاکم ارزروم ترسی داشته باشد، شراب بنوشد. اما چلبی خطاب به کلبعلی خان چنین پاسخ می‌دهد: «اگر شاه ایران تو را به خوردن شراب امر کرده، پس چرا پادشاه من به حکم قطعی آیه «انما الخمر والمیسر والآنصاب والأزلام رجس من

عمل الشیطان» [مائده، ۹۰]، خوردن حتی یک قطره شراب را بر من حرام کرده است. من نمی‌توانم فرمان خدایی را که همه موجودات را از عدم خلق کرده اطاعت نکنم» (Seyahatname, II: 583). پس از امتناع از شرابخواری، می‌خواهد برای او دف بیاورند تا به آنها لذت الهی را نشان دهد. چلبی می‌گوید که به شیوه‌ی آناتولی در دستگاه سه‌گانه برای حاضران دف نواخته و به همراه دوبیتی‌هایی که خوانده آنها را مسحور کرده است، بطوری که کلبعلی خان بلافاصله روپوش ایرانی خود را بر دوش اولیا انداخته و هدیه‌های فراوان نثار او کرده است (Ibid).

چلبی در سفر سوم خود به ایران نیز با ادعاهایی مشابه می‌خواهد برتری استدلال عثمانی‌ها را نسبت به صفویان نشان دهد. او در مذاکره با حاکم ارومیه برای بازگرداندن احشام عشایر مرزی عثمانی، درخواست می‌کند نسخه‌ای از عهدنامه‌ی ذهاب را حاضر کنند و سپس با ارجاع به بندهای مندرج در آن و نیز استدلال‌های منطقی خان را مجاب می‌کند که غصب دام و احشام آنها کاری برخلاف عهدنامه و اشتباه‌آمیز بوده است. آنگاه در ادامه‌ی داستان خود به پشیمانی حاکم ارومیه اشاره می‌کند. به گفته‌ی چلبی، گنجعلی خان وقتی متوجه شد نماینده‌ی دیگری نیز از سوی بیگلربیگی ارزروم عازم اصفهان و دیدار با شاه شده، از ترس اینکه مبادا از او نزد شاه شکایتی برده باشد در پای اولیا زانو زده و التماس کرده است. او در این خصوص از زبان خان چنین می‌نویسد: «از سخنان فهمیدم که انسانی صادق و مردصفت هستی، من و حاکم تبریز، قایتمز، به خاطر غارت احشام شما دشمن دین و جان شده‌ایم. گنجعلی خان قربان تو شود، چاره‌ای بیاندیش!» چلبی در جواب، از او خواسته تا گوسفندها را تسلیم کند و در عوض او نیز نامه‌ای به بیگلربیگی ارزروم و ساریعلی آغا، که در راه اصفهان و حضور شاه عباس دوم بوده، مبنی بر حل موضوع نوشته و مسأله فیصله پیدا کرده است. چلبی متذکر می‌شود پس از این، خان دست او را بوسیده و پانصد سکه طلا به او اعطا کرده است (Seyahatname, IV: 641). به نظر می‌رسد اولیا چلبی این داستان نیمه‌تخیلی فوق را با هدف اولاً برجسته جلوه دادن شخصیت مذهبی و کاردانی سیاسی خود، ثانیاً اثبات حقانیت عثمانی‌ها در دعوی میان دو مملکت و در نهایت تحقیر حکام صفوی با چنین آب و تاب ساخته و روایت کرده است. او در اثنای روایت داستان مذکور، مانند جاهای دیگر، از تبلیغ دینداری خود و عثمانی‌ها فروگذار نکرده است: گنجعلی خان از او می‌پرسد آیا سخنش درباره‌ی فرستادن ایلچی به نزد شاه راست است و او چنین پاسخ

می‌دهد: «ای خان، ما مؤمن و موحدیم. دوستدار و خدمتگذار خاندان [عثمانی] هستیم. در نزد ما دروغ‌گویی حرام است، بویژه اینکه پیامبر فرموده: □ الکذب لیس من امتی □^(۴). ما راستگو هستیم» (Seyahatname, IV: 640).

این رویکرد اولیا چلبی باعث شده در بیان بسیاری از موارد اطلاعات اشتباه و نادرستی بیاورد. او با بیان جملاتی پرتناقض و مبهم اصرار دارد غالب جمعیت شهرهای ایران را شافعی‌مذهب معرفی کند، حال اینکه آشنایان تاریخ ایران عصر صفویه به‌خوبی واقف بر این امر هستند که جغرافیای مذهبی و فرهنگی آذربایجان پس از ظهور صفویان و اشاعهٔ تشیع دستخوش تغییرات جدی شد و جمعیت غالب نواحی آذربایجان به آیین شیعه گرویدند. دربارهٔ مذهب مردم نخجوان می‌نویسد: «اهالی شافعی‌اند. آن‌ها با افتخار می‌گویند ما شافعی‌مذهبییم. اما دروغ است بر مذهب جعفری هستند. پنج وقت نماز را به جا می‌آورند، اما با جماعت اقامه نمی‌کنند.» (Seyahatname, II: 567). اهالی سهلان از توابع تبریز را نیز متهم می‌کند که «از طریق مذهب شافعی گذران امور می‌کنند، اما در اصل رافضی هستند» (Seyahatname, II: 571). عین این اظهار نظر را در خصوص مردم اردبیل و برخی شهرها و روستاهای دیگر نیز می‌آورد (Seyahatname, II: 593, 571). دربارهٔ مراغه ادعا می‌کند که اکثر مردم این شهر به طور مخفیانه بر مذهب حنفی هستند (Seyahatname, II: 590). مردم خوی، صوفیان، اشنویه و برخی از شهرهای دیگر را نیز اکثر یا کلاً شافعی‌مذهب اعلام می‌کند (Seyahatname, II: 596). در سیاحتنامه، اکثریت مردم شهر ارومیه نیز سنی‌مذهبنده و از نظر نویسنده به همین خاطر است که قلمرو عثمانی را مورد تجاوز و غارت قرار نمی‌دهند. همین طور برای تغییر مذهب ساکنان قلعهٔ ارومیه، که همگی شافعی هستند، یک مفتی از سوی شاه مأمور شده تا آنها را با اجبار به مذهب جعفری تغییر کیش دهد (Seyahatname, IV: 645). البته در کنار این شهرها و قصبه‌های سنی‌مذهب، شهرهای دیگر چون تبریز، مرند، کنگاور و قم را کاملاً شیعه‌مذهب معرفی می‌نماید. چنانکه ذکر شد، با مطالعهٔ کلماتی که چلبی در مواجهه با نظام سیاسی ایران یعنی صفویان بکار می‌برد، می‌توان نشانه‌های تعصبات سیاسی و ایدئولوژیک را، البته نه در حد افراطی آن، به‌وضوح مشاهده کرد. چلبی بارها از لفظ تحقیرآمیز رافضی به جای شیعه استفاده می‌کند (Seyahatname, II: 571). اهالی روستایی در مجاورت قراباغ را، صرفاً به این دلیل که همگی شیعه و قزلباش هستند، کلاًش و متقلب می‌نامد (Seyahatname, II: 570). سربازان عثمانی را که در برابر محاصرهٔ شهر

گنجه به دست صفویان کشته شدند «شهید» می‌خواند و در مقابل کشته شدن سربازان ایرانی را با تعبیر «به خاک مذلت افتادن» بیان می‌کند (Seyahatname, II: 603-604). در اثنای روایت دست به دست شدن شهر اردبیل میان عثمانی‌ها و صفوی‌ها، ایرانی‌ها را که توانسته بودند اردبیل را از دست عثمانی‌ها به در آورند، خوار می‌نامد و می‌گوید: «این شهر پس از اینکه به دست خارجی‌ان [صفویان] فتح شد، قلعه‌اش ویران و دل مردمانش سوخته بود» (Seyahatname, II: 592). باز هنگامی که در وصف شهر نخجوان و تصرف مجدد آن به دست شاه عباس اول سخن می‌گوید، بدون اینکه نام شاه عباس را ذکر کند، او را «شاه گمراه» خطاب می‌کند. با تمام این تفصیلات، نتیجه‌ی دست به دست شدن نخجوان بین عثمانی‌ها و ایرانیان را خراب شدن این شهر عنوان می‌کند و می‌نویسد که کار دنیا همواره بر این منوال بوده است و در پایان به منظور آن که نتیجه‌گیری اخلاقی کند، تعبیر قرآن در آیه ۸۸ سوره القصص را یادآور می‌شود که می‌فرماید: «کل شیء هالک الا وجهه» (Seyahatname, II: 566). در وصف شهر تبریز، پس از برشمردن بناهای باشکوه و جمعیت بیشمار نخبگان این شهر اعم از طبیب و شیخ و واعظ، به خصلت نیکوی مردمان این شهر اشاره می‌کند که چگونه به سالخوردگان احترام می‌نهند و پیش از مشورت با پیران و بزرگان کاری را انجام نمی‌دهند. با این حال، در پایان با حسرت یادآور می‌شود که علیرغم این خصلت‌های خوب، «شیوخ این شهر بر مذهب راستین [اهل سنت] نیستند» (Seyahatname, II: 578). درخصوص شهر مرند هم احساس مشابهی دارد و پس از ذکر زیبایی‌ها و خصلت‌های خوب بیشمار مردمان مرند، با جمله «اما همه مردمانش شیعه هستند» تأسف خود را ابراز می‌کند (Seyahatname, II: 570). شهر ارومیه را به داشتن بازاری بزرگ و زیبا که امتعه همه ممالک در آن یافت می‌شود می‌ستاید و خاطرنشان می‌کند که ارومیه تاجران بزرگی دارد، نانوایان و آشپزهایش فوق‌العاده هستند، و برخی محصولات آن مانند باقلا در هیچ جای دنیا با این کیفیت یافت نمی‌شود (Seyahatname, IV: 646-647).

با تمام این تفصیلات، نمی‌توان بر اساس برخی اظهار نظرهای مندرج در سیاحتنامه، حکم کلی بر تعصب و یکسونگری چلبی در مواجهه با همه موضوعات مرتبط با ایران صادر کرد. برخی از محققان به اتکاء چند جمله او، مثلاً در خصوص لذیذتر بودن میوه‌ها و مأكولات عثمانی در مقایسه با موارد مشابه‌اش در ایران یا به‌کاربردن لفظ «عجمستان» و دیار عجم به جای ایران، در یک حکم کلی قضاوت‌های او از ابعاد مختلف

فرهنگ و تمدن و اقتصاد ایران را «روم‌محور» یا «عثمانی‌محور» و تقابلی یافته‌اند یا او را یک مأمور امنیتی با اهداف سیاسی نامیده‌اند (صدری، ۱۳۹۳: ۱۳۲، ۱۳۳). واقعیت این است که چلبی در لابلای گزارش‌های خود بارها به جاذبه‌های طبیعی، جغرافیایی، قابلیت‌های فرهنگی و هنری ایران اشارات تحسین‌آمیز کرده است. اگر در یک جا برخی از میوه‌های عثمانی را به لحاظ طعم و کیفیت به میوه‌های ایرانی ترجیح می‌دهد، بسیاری مواقع نیز میوه‌های ایرانی را در مقایسه با انواع مشابه در سرزمین‌های عثمانی برتر دانسته است. درباره‌ی برتری شهرهای مختلف ایران در هنرها و صنایع مختلف نیز بارها زبان به تمجید گشوده است (Seyahatname, IV: 689, 704). زمانی که در سفر اول در تبریز اقامت داشته، در مراسم عزاداری و تعزیه محرم و گرامیداشت عاشورا، که در میدان چوگان واقع در حوالی تبریز برگزار شده، حضور یافته و چنانچه از قلمش پیداست، تحت تأثیر حزن و اندوه و عظمت آکنده از صداقت مراسم قرار گرفته است. اصولاً مورخان عثمانی و به طور کلی عثمانیان حنفی‌مذهب، علیرغم رویکرد متعصبانه به قزلباش‌ها و صفویان، هرگز نگاهی غیر احترام‌آمیز به مقدسات شیعه، به‌ویژه پیشوایان دینی، نداشته‌اند و نگارنده تاکنون مطلبی را در نوشته‌های مورخان این دوره نیافته که در آن به ائمه شیعه، که در عین حال اهل بیت پیامبر محسوب می‌شدند، توهین و هتک حرمتی صورت گرفته باشد. حتی در کشمکش‌های مذهبی قرن نوزدهم میلادی شیعه و سنی نیز، که بارها در عراق عثمانی رخ می‌داد، موردی یافت نمی‌شود که در آن دولت عثمانی در احکام و فرمان‌های ارسالی به حکام عراق از تعبیر زشت نسبت به مقدسات شیعه استفاده کرده باشد. اولیا چلبی نیز نه تنها از این قاعده مستثنی نیست، بلکه در لحن و فحوای کلام او می‌توان نشانه‌هایی از احترام قلبی او به «امامان معصوم»، «سلالة حضرت علی» و «شهدای کربلا» را جستجو کرد. بخشی از نوشته‌های او درباره‌ی مراسم عزاداری محرم در تبریز مؤید این تواند بود: «زبان از مدح میدان چوگان (گلزار شاه صفی) عاجز است ... هر ساله در دهم محرم، روز عاشورا، اعیان و اشراف در این میدان چادرهای کوچک خود را برپا می‌کنند. سه روز و سه شب مجالس خاص برگزار کرده، برای ارواح شهدای کربلا هزاران دیگ نذری (عاشورا) پخته، میان فقرا و ثروتمندان توزیع می‌نمایند و ثواب آن را نثار ارواح آن شهیدان می‌کنند ... سقاها در مشک‌های مزین به فیروزه و عقیق و جواهر، در حالیکه ندا سر می‌دهند: «به عشق حسین کربلا!» آب خنک به عزاداران پخش می‌کنند ... همانگونه که سنیان آناتولی مولودی می‌خوانند، در اینجا

مقتل حسین خوانده می‌شود. [در این هنگام] همه‌ عاشقان سلاله‌ حضرت علی سکوت نموده، با احترامی عمیق سرپا می‌ایستند. هنگامی که جمله «شمر ملعون حضرت امام حسین مظلوم را این‌گونه شهید کرد» خوانده شد، بلافاصله از پشت چادر جنازه‌ای سفیدپوش با تن و سر جدا شده از هم را بیرون می‌آورند. جنازه‌های پاک فرزندان امام معصوم را نیز که همگی از تشنگی شهید شده‌اند می‌آورند. فریاد دهشت‌انگیز الله اکبر مردم همه جا را فرامی‌گیرد. همه به وجد می‌آیند و از خود بی‌خود می‌شوند. صدها تن از دلاک‌ها به میان عاشقان راستین [امام حسین (ع)] رفته، با تیغ‌هایی که در دست دارند پهلوها و بازوان افرادی را که می‌خواهند به عشق امام حسین خون خود را بریزند، تیغ می‌اندازند. زمین سبز سرخ‌گون، چون لاله‌زار می‌شود... (Seyahatname, II: 580). چلبی هشت سال بعد، در سیاحت سوم به ایران، در مراسم عاشورای شهر درگزین نیز تحت تأثیر مراسم آنجا قرار گرفته است (Seyahatname, IV: 688). به‌علاوه، هرجا از ائمه‌ شیعه نام می‌برد، از عبارات «رضی الله عنه» و «حضرت»، که برای خلفای راشدین نیز به‌کار می‌برد، استفاده می‌کند و به این ترتیب مراتب احترام خود را به عنوان یک سنی حنفی به جا می‌آورد (Seyahatname, IV: 658). در سیاحت سوم، هنگامی که به قصبه‌ امام رضا (ع) در مجاورت ارومیه، که در واقع اراضی وقفی وابسته به آستان رضوی بوده، می‌رسد، از او به احترام یاد می‌کند و مدتی را به عبادت و دعا در تکیه‌ای که در قدمگاه آن حضرت ساخته شده بوده می‌پردازد، چنین می‌نویسد: «وقتی صورتم را به [در و دیوار] تکیه چسبانده، در حال دعا بودم، این بیت به ذهنم آمد و آن را بر دیوار نوشتم: یا رضای رسول به خاطر حق/ برای رضای حق شفاعتی بنما» (Seyahatname, IV: 658).^(۵)

به‌طور کلی، اولیا چلبی در مواجهه با دو مفهوم از ایران دو رویکرد دارد. به تعبیر دیگر، در نزد او جهان ایرانی دو مفهوم دارد: یکی ایران تاریخی-فرهنگی یا تمدنی که رویکرد او نسبت به آن مثبت و حتی ستایش‌آمیز است. دیگری ایران سیاسی-ایدئولوژیک که درست مترادف با حکومت شیعه‌ صفوی و قزلباشان است. در برخورد با این ایران است که چلبی نگاه سیاسی و ایدئولوژیک خود را آشکار می‌سازد و گاهی، اگرچه به‌ندرت، الفاظ تحقیرآمیز به زبان می‌آورد. مثال‌هایی از این نگاه چلبی را در سطور بالا ذکر کردیم. آداب و رسوم مردم ایران مانند مهمان‌نوازی، سابقه‌ فرهنگی تمدنی، زبان و گویش، پوشش و غذا، جاذبه‌های طبیعی و اقلیمی، بناهای باشکوه، سابقه علم و دانش، شکوه هنر و معماری از جمله موضوعاتی است که در ایران تاریخی و

تمدنی قرار می‌گیرند. این جاذبه‌ها در سیاحت اول و دوم چلبی به ایران چندان تأثیر مثبت داشته که وقتی بار سوم خبردار می‌شود که مأمور «دیار عجم» شده است، به وجد می‌آید و خوشحالی‌اش را پنهان نمی‌کند. در این باره چنین می‌نویسد: «وقتی خبر رسید که آماده شو، باید عازم مأموریت دیار عجم شوی، گویی دنیا را به من دادند. یعنی آیا دوباره توفیق سیاحت دیار عجم نصیب شده است؟ از شادی نمی‌توانستم روی پاهایم بایستم...» (Seyahatname, IV: 621) چلبی در تمامی شهرهای ایران مورد استقبال و مهمان‌نوازی‌های گرم و بیشمار قرار گرفته است. به یک سخن، شهری نبوده که حاکمان و مردمان آنجا از وی و همراهانش با محبت پذیرایی نکرده باشند، و صفحات زیادی از سیاحتنامه شرح مهمان‌نوازی‌ها و احسان و هدیه‌هایی است که در ایران شامل حال وی شده است. در شهر تبریز، که مقصد اصلی سفر اول چلبی بود، مورد استقبال بسیار گرم و محبت‌آمیز حاکم تبریز قرار گرفت. کلبعلی خان او را با جملات محبت‌آمیز «نور چشمان من»، «همه عمر من» مورد تفقد قرار داده و در جوار خودش نشانده است. همچنین در زمان حضور او و همراهانش در تبریز به اهالی شهر هشدار داده است که مبدا به این میهمانان و خلفای اهل سنت ناسزا بگویند (Seyahatname, II: 572). در وصف نخجوان، از علمای بزرگ، تجار ثروتمند و بازاها و بناهای عظیم و حتی پوشاک مردان و زنان زیبای آنجا، که از منسوجات اصفهانی است، بسیار تمجید می‌کند و لطافت لهجه و نزاکت زبان آنها را می‌ستاید (Seyahatname, II: 567). با دیدن شهر قراباغ، که از توابع تبریز بوده، آن را به باغ بهشت تشبیه می‌کند و جملات طولانی به وصف آبادانی شهر و محصولات آن اختصاص می‌دهد (Seyahatname, II: 569). در خصوص تبریز می‌نویسد که در هیچ جای دیگر دنیا نمی‌توان نظیر نقاشان، جواهرسازان و دوزندگان تبریزی را یافت. در هر چیز بهترین‌ها از آن این شهر است، بویژه بهترین پارچه‌های ابریشمی. مخمل در همه جا با نام «قماش تبریز» مشهور است (Seyahatname, II: 580). چلبی در پایان سیاحتش به تبریز از خدا به دعا می‌طلبد که «این شهر را، که مشهورترین شهر ایران است، همواره معمور و آباد بگرداند.» (Seyahatname, II: 581) به این ترتیب، کم نیست جملات و عباراتی که چلبی در مواجهه با عنصر ایرانی زبان به ستایش و تحسین آن نگشوده باشد.

۴. نتیجه

اولیا چلبی از کارگزاران سیاسی رده‌ی میانه دولت عثمانی در قرن یازدهم هجری/ شانزدهم میلادی است که علایق فرهنگی و مذهبی‌اش او را به سیاح و جهانگردی بزرگ تبدیل کرد، به طوری که بیش از پنجاه سال از عمر خود را صرف سیاحت در نقاط مختلف جغرافیای پهناور عثمانی و ممالک مجاور نمود. او سه بار در دوره‌ی شاه صفی و شاه عباس دوم صفوی، با هدف انجام مأموریت سیاسی و مذاکرات رسمی، به ایران سفر کرد و در اثنای این مأموریت‌ها، مشاهدات خود را از اوضاع اجتماعی سیاسی و فرهنگی شهرها و مناطق ایران به تفصیل در *سیاحتنامه* ثبت و شرح نمود. در این میان باید تأکید کرد که توصیفات چلبی از ابعاد مختلف سیاسی فرهنگی ایران مسبوق به چارچوب فکری عقیدتی و پیش فرض‌های او از جهان ایرانی است. چلبی، به عنوان یک عالم حنفی‌مذهب منتسب به دستگاه سیاسی عثمانی، آگاهی کافی نسبت به تاریخ مناسبات سیاسی صفوی-عثمانی و همچنین مناقشات مذهبی شیعه-سنی داشته است. بنابراین، طبیعی است که وفاداری او به دولت و جامعه‌ی متبوع خود در نحوه‌ی قضاوت‌ها و اظهارنظرهای او راجع به رقیب سیاسی و مذهبی عثمانی یعنی ایران تأثیرگذار بوده باشد. در مطالعه و بررسی *سیاحتنامه* او، پیش از هر چیز باید فضای سیاسی عقیدتی حاکم بر مناسبات صفوی عثمانی را در نظر آورد، و اظهارات مربوط به ایران او را باید در چارچوب مناقشات صفوی-عثمانی و شیعه-سنی مورد مطالعه قرار داد. البته این وابستگی‌های اعتقادی و سیاسی به تسنن و عثمانی سبب نشده است که مؤلف *سیاحتنامه* یک رویکرد تعصب‌آمیز افراطی در مقابل کلیت جهان ایرانی اتخاذ نماید و همه‌ی ابعاد آن را به طور یکسان و مطلق انکار نماید. به طور کلی، نگاه ستایش‌آمیز او نگاه اوست به زیبایی‌ها و خوبی‌های ایران و نگاه سیاسی او نگاه اوست به حکومت شیعه‌ی صفوی و قزلباشان که به لحاظ دینی و سیاسی دشمنان عثمانی به حساب می‌آمده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برخی از محققان ترک براین باورند که اولیا چلبی تنها دو سفر به ایران انجام داده و سفر کوتاه به ایروان در ۱۰۵۷ ق را، که ده روز پس از سفر اول صورت گرفت، به حساب نمی‌آورند. با توجه به اینکه مقصد سفر مذکور ایروان، یکی از مناطق تحت حاکمیت صفویان، بوده و حاکم این شهر از سوی ایران تعیین می‌شده و نیز به این دلیل که هدف سفر فوق حل مشکلات کاروان‌های ایرانی و مذاکره جهت حل سوء تفاهات میان عثمانی و ایران بوده، بنابراین این سفر را نیز باید در زمره‌ی سیاحت‌های اولیا چلبی به دیار عجم یا ایران محسوب کرد: Küpeli, 2011, 70

۲. نخجوانی در ترجمه خود تاریخ سفر به ایران را ۱۰۵۰ ق. عنوان می‌کند، در حالیکه اولیا چلبی در آن زمان به باتوم و طرابوزان سفر کرده است (نخجوانی، ۱۳۳۸: ۲۶۱).
۳. رقم مزبور مربوط به ادعای عثمانی‌ها و حاکم وان است و ممکن است اغراق‌آمیز و غیر واقعی باشد. اولیا چلبی در صفحات بعدی *سیاحتنامه* از زبان حاکم ارومیه اظهار می‌دارد که تعداد احشام به غنیمت گرفته شده ۲۰ هزار رأس است (*Seyahatname*, IV, 536).
۴. احتمالاً اولیا چلبی حدیث را به اشتباه نقل کرده و نگارنده پس از جستجوی فراوان موفق به یافتن اصل حدیث نشدم.

5. Ya Resul-i Rızayı hak için/ İt şefa'at hakkın rızasına sen

منابع

- صدری، منیژه (۱۳۹۳). ایران و ایرانی در سفرنامه ابن بطوطه و اولیای چلبی، *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء*، سال بیست و چهارم، دوره جدید، ش ۲۳، پیاپی ۱۱۳.
- نخجوانی، حاج حسین (۱۳۳۸). ترجمه و تلخیص *سیاحتنامه اولیا چلبی*، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۵۰، ۲۶۱-۳۰۱.
- Çelik Şavk, Ülkü 2011. Sorularla Evliya Çelebi, *İnsanlık Tarihine Yön Veren Yirmi Kişiden Biri*, Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü, Ankara.
- Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi 1995. *İSAM Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi*, XI, İstanbul.
- Evliya Çelebi, Mehmet Zilli Oğlu 1986. *Tam Metin Seyahatname*, Üçdal Neşriyat, I, II, IV, VII, IX, İstanbul.
- Küpelı, Özer 2011. Evliya Çelebi'nin İlk İran Seyahati Güzergahı ve Kalelere İlişkin Bilgiler, *Türk Dünyası İncelemeleri Dergisi*, XI/2, s. 69-97.
- Selaniki Mustafa Efendi 1999. *Tarih-i Selaniki*, Hazırlayan: Mehmet İpşirli, C.I, Türk Tarih Kurumu, Ankara.
- Tarihi Osman paşa* 2001. Hazırlayan: Yunns Zeyrek, T.C.Kültür Bakanlığı Yayınları, Ankara.